**جلسه 043**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي انْتَجَبْتَها وَ فَضَّلْتَها وَ اخْتَرْتَها عَلَى نِساءِ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللّهُمَّ بِدَمِ أَوْلادِها. اللّهُمَّ وَ كَما جَعَلْتَها أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدى، وَ حَلِيلَةَ صاحِبِ اللَّواءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلإِ الْأَعْلى، فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلاةً تُكْرِمُ بِها وَجْهَ أَبِيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و َآلِهِ و َتُقِرُّبِها أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِها، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّا فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ.»

یک نکته‌ای راجع به آیه‌ی شریفه‌ی تجارت عرض کنم که عرض شد «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» (نساء/29) این‌که «بالباطل» گفتیم دلیل باشد، علت باشد برای نهی «لا تأکلوا» نپذیرفتیم. معنای این عدم پذیرش این نیست که این باء به معنای سببیت نیست «لا تأکلوا اموالکم بسبب الباطل» ای باء باءِ سببیت است، اما این منافات ندارد با این‌که بگوییم تعلیل نیست، تعلیل بودن معنایش این است که می‌گوییم «لا تأکلوا اموالکم بسبب من الاسباب بالباطل» این «بالباطل» این‌جا می‌خواهد علت باشد. گفتیم این رکاکت دارد در تعارف عرفی این‌جور نمی‌‌گویند. در این صورت باید بفرماید فأنه باطلٌ، لأنه باطلٌ؛ اما اگر تعلیل هم نگرفتیم باز این باء البته باء سببیت است یعنی «لا تأکلوا بسبب باطل» اما حالا علت آن چی هست؟ تعلیل نه ذکر نکرده. مگر آن راه دوم را بگوییم که راه دوم هم گفتیم جازم نیستیم به راه دوم.

خب «التقریب الرابع» تقریب چهارم برای استدلال به عمومات. این تقریب اختصاص دارد به آیه‌ی شریفه‌ی «اوفوا بالعقود» و هم‌چنین به روایت مبارکه‌ی «المؤمنون عند شروطهم». استدلال به این طائفه به سه مقدمه نیازمند هست. مقدمه‌ی أولی این است که در ابتدای ابحاث شخص اعتباری گفتیم که تحقق یک شخص اعتباری احتیاج به انشاء دارد، همین‌جوری یک شخص اعتباری در عالم اعتبار محقق نمی‌شود، البته اشخاص اعتباری از قبیل بانک، از قبیل صندوق، از قبیل شرکت‌ها، از قبیل بیمه‌ی اجتماعی و این‌ها، نه از قبیل مسجد و اوقات و زکات و خمس و این‌ها. آن‌ها احتیاجی به انشاء ندارد بلکه خودبه‌خود انتزاع می‌شود. اما در این‌‌که یک بانک بخواهد محقق بشود یک صندوق مثلاً بازنشستگان بخواهد محقق بشود احتیاج دارد به انشاء و عقد. حالا یا انشاء لفظی یا انشاء فعلی. مثل این‌که مثلاً یک کسی جمعیتی را دعوت کرده و می‌گوید که اگر قبول دارید، می‌پذیرید برای این‌که مثلاً این شخصیت اعتباری تحقق پیدا کند همه قیام کنند یا همه دست‌های‌شان را بلند کنند. با این فعل، با این قیام انشاء می‌کنند تحقق آن امر اعتباری را، آن صندوق را یا آن شرکت را. این مقدمه‌ی أولی است. پس تحقق این‌گونه اشخاص اعتباری نیاز به انشاء دارد إما لفظاً و إما فعلاً مثل معاطات. این مقدمه‌ی أولی. مقدمه‌ی ثانیه این است که عقد و شرط بر مواردی که ایقاع هم هست صادق است و معنای عقد اعم است از پیمان‌های طرفینی و مواردی که پیمان طرفینی نیست. مثلاً اگر کسی بنده‌ی خودش را آزاد کرد گفت انت حرٌ، این عقدٌ ولو این‌که طرفینی نیست یعنی احتیاجی به قبول آن عبد ندارد یا فرض کنید باب طلاق احتیاجی به قبول مرأه ندارد مرأه‌ی مطلقه، آن‌جا انتِ‌ طالق، می‌گوید با شرایطش این طلاق حاصل می‌شود. در این موارد هم گفته می‌شود واژه‌ی عقد در لغت عرب به‌معنای مطلق تعهد، مطلق التزام است، یکی از مصادیقش پیمان‌های دو طرفی یا چند طرفی است و الا معنای عقد عبارت است از پیمان، همان‌طور که در تفسیر علی بن ابراهیم هم از امام صادق سلام الله علیه ظاهراً نقل شده که ایشان «أوفوا بالعقود» را معنا فرمودند «ای أوفوا بالعهود» و عهدهای‌تان. عهد لازم نیست که بین چند نفر باشد، پیمان باشد، مثلاً کسی عهد می‌بندد با خودش که فلان کار را انجام بدهد، عهد می‌بندد با خودش که مثلاً همیشه صبحگاهان به حرم مشرف بشود مثلاً، نذر نمی‌کند یا نذر هم بکند همین است، نذر می‌کند که هر روز، برای خداست بر گردن من، حالا خدا لازم نیست بگوید قبلت؛ او خودش این مطلب را به گردن خودش می‌گذارد. این هم مقدمه‌ی ثانیه.

س: ...6:45

ج: اگر خصوص او را بخواهید اراده کرده باشید قرینه می‌خواهد، اگر خصوص او را، چون جامع است. شما الان بفرمایید من عقدی بستم، خب از شما سؤال، اگر ما بخواهیم بگوییم می‌گوییم آقا چه‌جور عقدی بوده؟ عقد طرفینی بوده یا نه عقد این‌جوری بوده؟

حالا این هم مقدمه‌ی ثانیه، فعلاً حالا ببینید استدلال روی این مقدماتش گفته بشود بعد تا نوبت اشکالاتش.

مقدمه‌ی ثالثه این است که خب بعد از این‌که قبول کردیم بحسب لغت و عرف عرب واژه‌ی عقد اعم است از پیمان و آن‌هایی که ایقاع است و شرط هم همین‌جور است اعم است از آن‌جایی که با دیگری شرطی گذاشته می‌شود یا ایقاع باشد و شرط اعم از این است که در ضمن یک معامله‌ای باشد یا نه ابتدایی باشد. همه‌ی این‌ها بحسب لغت مشمول واژه‌ی عقد و شرط می‌شوند. حالا که این دو مقدمه را قبول کردیم پس بنابراین «اوفوا بالعقود» بحسب عمومش جمع مُحلی به الف و لام است یا بحسب اطلاقش بنابر مسلک کسانی که می‌گویند جمع محلی به الف و لام به عموم نمی‌خورد آن‌جا هم اطلاق است. علی‌ای‌حال بالاخره یک گستردگی‌ای استفاده می‌شود إما به‌خاطر این که عام است و إما به‌‌خاطر این‌که مطلق است. همه‌ی عقود را وفا کنید، خب یکی از آن عقود هم می‌شود چی؟ می‌شود همین عقد و پیمانی که بسته شد این بانک محقق شود، این صندوق محقق شود، این نمی‌دانم شرکت محقق شود. پس وقتی یک عده‌ای آمدند با هم قرار گذاشتند که بانک مثلاً سپه درست بشود یا فلان شرکت درست بشود شرکت نفت مثلاً درست بشود، این یک پیمان است یک حالا پیمان اشتباه کردم کلمه‌ی پیمان نگوییم، این یک عقد است یعنی یک ایقاع است، کسی قبول نمی‌کند، این‌ها بنا می‌گذارند که اعتبار می‌کنند این بانک درست شد، این تحقق پیدا کرد، این شرکت تحقق پیدا کرد، این صندوق تحقق پیدا کرد. خب آیه‌‌ی شریفه هم فرموده «اوفوا» به این تعهدها، «اوفوا» به این عقودها، وفا کنید. حالا یا این «اوفوا بالعقود» حکم تکلیفی است یا حکم ارشاد به صحت است، اگر تکلیفی باشد خب دلالت التزامش بر این است که درست است دیگر، وفا کنید می‌شود به واجب باشد وفا کنید ولی نیست؟ اگر ارشاد هم باشد به صحت که خیلی خب، پس بنابراین ارشاد دارد می‌کند که این‌که انجام دادی تحقق پیدا کرده. پس بنابراین بعد از این‌که قبول کردیم شرط این‌جا صادق است، عقد این‌جا صادق است هم دلیل «اوفوا بالعقود» هم «المؤمنون عند شروطهم مؤمنون» پای شرط‌های‌شان ایستادند، جدا نمی‌شوند از شرط‌های‌شان، کنارش ایستادند و وفادار به آن شرط هستند. بنابراین نتیجه می‌گیریم که این آیات دلالت می‌کند بر وجوب وفا و وجوب این‌که ما پیش این‌ها باشیم، نتیجه‌اش چی می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که این‌ها را پس شارع قبول کرده. چون همان‌طور که قبلاً گفتیم مثبتات امارات حجت است. شارع نمی‌شود بفرماید پای این‌ها باش اما من قبول نکردم وجود بانک را،‌ بانکی وجود ندارد، همین‌جوری می‌گویم پای آن باش. این عقلائی نیست. پس بنابراین چون مثبتات امارات حجت می‌شود بنابراین ثابت می‌شود که شارع مقدس اعترف به این اشخاص حقوقی، به این اشخاص اعتباری. این حاصل تقریب چهارم است.

«التقریب الرابع للتمسک بعموم أدلة الامضاء» برای تمسک به عموم ادله‌‌ی امضاء که این عمومی که این‌جا بکار رفته عموم اصطلاح اصولی نیست، عموم لغوی است که حالا چه اطلاق باشد چه عموم باشد. «و هو مختصٌ بآیة الوفاء» این تقریب اختصاص دارد از بین آیات به آیه‌ی وفا. توی «احل الله البیع» و «تجارة عن تراض» و این‌ها نمی‌آید «و قوله علیه السلام علی المحکی «الْمُؤْمِنُونَ‌ عِنْدَ شُرُوطِهِم‌».

«و توضیح ذلک: الف. انّه قد تقدم فی البمحث التحلیلی لوجود الشخص الاعتباری» که اوایل کتاب بود «أنّ حقیقة الشخصی الاعتباری متقومة بالاعتبار و الانشاء» حقیقت شخص اعتباری تقوّم دارد به این‌که شخصی او را اعتبار کند و انشاء کند، همین‌جوری شخص اعتباری درست نمی‌شود، مثلاً تا قبل از این‌که اعتبار کنند بانک سپه را بانک سپهی نبود، بانک صادراتی نبود، بانک ملی‌ای نبود، این را آمدند انشاء کردند اعتبار کردند. حالا بانک‌هایی که بعداً فی تالی الزمان ممکن است تا این‌که کسی من له الاعتباری، من له الإنشائی نیاید انشاء کند اعتبار کند آن‌ها هم وجود ندارند. پس این‌ها یک حقایق اعتباریه‌ای هستند که با انشاء و اعتبار درست می‌شود. حالا لفظی باشد آن اعتبار و انشاء یا فعلی باشد مثل مثالی که زدم بلند می‌شوند یا دست‌شان بلند می‌کنند این‌جوری.

س: ....12:45

ج: درست است این مقصود عرض کردم همان‌ها هستند و الا آن‌ها درست است بعض اشخاص است.

«و علیه فالشخص الاعتباری عند العقلاء لا یوجد» و علیه یعنی بنابر این‌که تقوّم دارد حقیقت شخص اعتباری به اعتبار، پس شخص اعتباری «عند العقلاء لا یوجد الا بانشاء ایقاعی» یافت نمی‌شود تحقق پیدا نمی‌کند مگر به انشاء ایقاعی، یعنی قبول نمی‌خواهد با طرف دیگر. وقتی که می‌آیند می‌گویند مثلاً ما می‌خواهیم یک بانکی به عنوان بانک مثلاً کذا این تحقق پیدا کند، بلند شدند رأی دادند، همین که رأی دادند و همه پذیرفتند که این‌جوری باشد این بانک ایجاد می‌شود دیگر لازم نیست کسی بیاید این را قبول بکند، این‌ها خود این‌ها سازنده‌اش هستند، نه این‌که یکی می‌‌گوید بقیه قبول می‌کنند نه، همه با همدیگر رأی می‌دهد و توافق و نظر می‌دهند که یک چنین شخص اعتباری‌ای در عالم خارج تحقق پیدا کند. پس انشاء می‌شود انشاء ایقاعی یعنی توقف بر قبول کسی ندارد.

س: ....14

ج: نه دیگه، انشاء می‌کنند نه این‌که دیگر می‌پذیرند نه، مثل این‌که شما بگویید که وقتی می‌گوید «انت حرٌ لوجه الله» خودش قبول می‌کند؟ نه دیگر دارد انشاء می‌کند دیگر. یا می‌گوید به زوجه‌اش می‌گوید «انتِ طالق» خودش قبول می‌کند دیگر؟ قبول که نمی‌کند دیگر دارد این را می‌آفریند، وقتی ‌آفرید، بله تصدیق دارد که موجود شد اما نه این‌که تا قبول نکند موجود نمی‌شود. اما به خلاف این‌که می‌گوید بعتک هذا بهذا، آن مشتری تا نگوید قبلت فایده ندارد. اما این‌جا این‌جوری نیست به نفس این‌که دارد اعتبار می‌کند و انشاء می‌کنند، البته کی؟ من له الانشاء، من له الاعتبار که بعداً شرایط معتبرین و منشئین خواهد آمد ان‌شاءالله؛ ولی آن‌هایی که لهم این‌که انشاء‌ کنند و اعتبار کنند وقتی آمد انشاء و اعتبار کرد دیگر موجود می‌شود و به قبول کسی نیاز نیست.

مقدمه‌ی ثانیه: «إنّ عنوان العقد و الشرط صادق علی الانشاء الایقاعی» همین انشاء ایقاعی که گفتیم مقوّم شخص اعتباری است واژه‌ی عقد و واژه‌ی شرط صادق است بر انشاء ایقاعی «لأنّ معنی العقد أعم من العقد المصطلح الواقع بین طرفین علی الاقل» چون معنای عقد در لغت عرب اعم است از آن پیمان مصطلحی که واقع می‌شود بین دو طرف علی الاقل، حالا دو طرف سه طرف چند طرف «و مطلق العهد و الالتزام» مطلق این‌‌که انسان تعهدی بدهد به یک چیزی یا ملتزم به یک امری بشود. خودش نفساً ملتزم می‌شود این کار را انجام بدهد، می‌گویند عقد بسته است. «ومعنى الشرط هو مطلق الالتزام» معنای شرط هم مطلق التزام است. «سواء كان منضمّاً في العقد أم لم يكن». حالا این التزامِ منضمّ به یک عقدی باشد و در ضمن یک عقدی باشد که خیلی از فقهاء این‌جوری می‌گویند. می‌گویند آن شرط است که واجب الوفاء است. یا این‌که نه، حالا آن‌هایی هم که می‌فرمایند ممکن است از باب لغت نگویند. اما حالا این مقدمه ثانیه طرفدار این است که بزرگانی هم این فرمایش را می‌فرمایند که ما دلیلی نداریم از نظر لغت و عرف که شرط باید در ضمن یک عقدی باشد. شروط ابتدائیه هم شرطٌ، مرحوم شیخنا الاستاد آقای قاروبی قدس سره از کسانی بودند که عقیده‌شان همین بود که نه، شرط التزام، فی التزام و در ضمن التزام نیست. التزام است. فلذا ایشان در اثر بعضی از حوادثی که برای کتاب‌هایش و نوشته‌هایش پیش آمده بود که می فرمودند یک رساله استصحابیه نوشته بودم یک کسی از من گرفت. دیگه نیاورد پس بدهد. یک کتاب خیلی مهمی می‌گفتند داشتم. هر وقت سفر هم می‌رفتم همراهم بود، نمی‌دانم حاشیه سیالکوتی بر چی، یک آقایی از ما آمد امانت گرفت. هر چی به او مراجعه کردیم آقا، این کتاب را احتیاج داریم پس بده، قبول نکرد. علامه امینی قدس سره را واسطه قرار دادیم با او، گفته بود یا جنازه من یا این کتاب. ایشان دیگه به‌خاطر این ملتزم شده بود که نوشته‌هایش را یا کتابی به کسی ندهد. التزام ابتدائی بود ولی دیگه می‌گفتند همین قائل بود به حجیّت یعنی به لزوم وفا. خب «سواء كان منضمّاً في العقد» این التزام منضمّ در عقدی باشد و در نهاد یک امری، در داخل یک عقدی انجام شده باشد «أم لم يكن». خب این هم مقدمه ثانیه.

ج. «نتيجة المقدمتين شمول قوله تعالى أَوْفُوا بِالْعُقُود وقوله علیه‌السلام على المحكي الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِم‏» این علی المحکی از باب احتیاط است. شاید فرمایش امام نباشد. شاید حالا سندش را باید بررسی کرد. البته سند درست دارد این. «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِم‏» نتیجه این دو مقدمه شمول «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده/1) و جمله «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِم» هست. «في ما إذا أنشأ الشخص الاعتباري واجداً للشرائط المتقدمة» اگر یک شخص اعتباری انشاء گردیده شد در حالی که واجد شرائط گذشته است که گفتیم شرائطش را قبلاً، این مشمول می‌شود. «ويثبت به اعتراف الشارع بالشخص الاعتباري» و از شمول این آیه و این روایت اثبات می‌شود اعتراف شارع به شخص اعتباری. چرا؟ «لحجية مثبتات الأمارات كما تقدّم». خب شارع بفرماید آقا، واجب است وفا کنید به این چیزی که عهد بستید. واجب است وفا کنید به این التزام و باید عند این التزام‌تان باشید، پای آن بایستید، از آن جدا نشوید. این‌ها را واجب بفرماید. اما بفرماید خود آن بانک را قبول ندارم وجود دارد. لازمه این این است که آن را پس قبول کرده که می‌گوید پای این باش. این لازمه عرفی است. بنابراین امارات هم که گفتیم، در اصول مثبتات امارات حجت است. این‌ها امارات هستند دیگه، این ظواهر آیات و این‌ها امارات هستند. پس بنابراین اعتراف شارع به شخص اعتباری از این راه هم ثابت می‌شود. این تقریب چهارم برای استدلال به ادله عامّه.

س: بعد حجیّت خبر واحد ؟؟20

ج: نه، آن‌جا ...

س: ...

ج: آن‌جا این است «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر» (نحل/43) آن‌جا یا در آن‌جا می‌گویند بروید بپرسید چون آن راه دیگر هم وجود دارد. معنایش این است که بروید بپرسید تا به ضمّ گفته‌ها و شنیده‌ها برای شما ممکن است اطمینان حاصل بشود، علم حاصل بشود. ولی این‌جا می‌گوید آقا، اصلاً بانکی درست نشد. ولی من می‌گویم پای آن بایست. خب این‌که معنا ندارد. آن‌جا فایده دارد. این‌جا لغو است، آن‌جا لغو نیست. آن‌جا به خاطر این‌که بروید سؤال بکنید. ولی به مجرد این‌که یک نفر یک حرف زد نگفتند بپذیرید. هی سؤال بکنید تا برای شما اطمینان حاصل بشود. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون» حتی تعلمون مثلاً، بروید سؤال کنید تا علم پیدا کنید.

س: 20:58

ج: اگر بله، شاملش شد. بر فرض شمول ادله می‌گوییم آره. ؟؟

س: ...

ج: بر فرض شمول ادله، این‌جا هم همین است دیگه، مقدمه ثانیه می‌خواهد بگوید شامل شد. حالا که شامل شد بله. مگر شما مناقشه کنید بگویید من قبول ندارم شامل بشود. یا مقدمه أولی را انکار کنید بگویید قبول ندارم ایقاع را به آن بگویم عقد. اما اگر شما این دو مقدمه را قبول کردی و قهراً مقدمه سوم هم بعد از قبول آن دوتا دیگه لا محالَ باید قبول کرد. قهراً نتیجه‌اش این می‌شود که خب پس شارع اعترف دیگه. خب این استدلال، این تقریب چهارم وجوهی از مناقشات بر آن شده است یا می‌شود، بشود.

«الإشكال في التقريب الرابع وقد واجه هذا التقريب بعدّة إشكالات: الإشكال الأول»: اشکال اول این است که آن مقدمه أولی که شما آمدید گفتید که کلمه (ببخشید مقدمه ثانیه) این‌که گفتید کلمه اعم است از عقد مصطلحی که پیمان بین دو طرف یا بیشتر هست و موارد ایقاع، این یک امر مسلّمی نیست که بگوییم عقد، عقد توی لغت گفتند یعنی گره. وقتی دو چیز را به هم گره می‌زنند این می‌شود عقد. و بنابراین در جایی که پیمان باشد، اطراف داشته باشد این تعهدش را با او پیمان گره می‌زند، او هم تعهدش را با این پیمان، با پیمان این گره می‌زند. به هم مرتبط می‌کنند. این‌جا عقد می‌شود گفت. اما در جایی که فقط ایقاع است. مثل موارد ابراء ذمّه، برئت ذمّتک، یک بدهکاری، طلبکار می‌گوید ابرئت ذمّتک. خب این چه پیمانی بسته؟ این ابراء ذمّه او کرده. او هر چی می‌گوید من قبول ندارم. فایده ندارد. قبول ندشته باشد، ابراء شد. بله، هبه عقد است. چون او می‌گوید بخشیدم. بخشیدم به تو این متاع را، او باید بگوید قبلتُ. اما إبراء کردم. آن‌چه در ذمّه تو دارم إبراء کردم. یعنی آن را انداختم از ذمّه‌ام. خب قبول نکنی، آن افتاد. و یا طلاق مثلاً یا حریّت و آزادی و ما شابه ذلک. یا فسخ، فسخ العقد، کسی که اِعمال خیار می‌کند. این ایقاع است این‌ها. خب این‌ها به آن عقد گفته نمی‌شود. یا لااقل مشکوک است. بنابراین ما احراز نمی‌کنیم. اشکال این است. احراز نمی‌کنیم. ولو بعض لغویین گفتند، بعضی بزرگان و علماء فرمودند. اما این‌ها جوری نیست که برای ما اطمینان به این بیاورد که عقد اعم است معنایش. و هم‌چنین واژه شرط. شرط مطلقا، چون در لغت عده‌ای از بزرگان لغویین گفتند التزام فی التزام. آن‌ها این‌جوری معنا کردند. با توجه به این دو جهت ما برای‌مان اطمینان به آن مقدمه ثانیه پیدا نمی‌شود. حضرت امام قدس سره در بیع در دوجا علی ما ببالی، حداقلش دوجا که دوجایش را یقین دارم. ما ببالی از جهت دوجا بودنش، شاید بیشتر. ایشان مفصل راجع به واژه عقد و شرط بحث کردند. کلمات لغویون، اشعار افرادی که در شعراء و این‌ها گفتند و این‌ها، بحث خیلی مفصلی ایشان درباره این دو واژه فرموده‌اند شاید از خیلی‌ها بهتر و مفصل‌تر بحث کردند. آقایانی که می‌خواهند مراجعه کنند به بیع حضرت امام.

س: ...25

ج: بله آقا؟

س: عهد ...

ج: عهد تنها؟

س: بله.

ج: نه، آن هم اگر بین طرفین نباشد معلوم نیست.

س: ..

ج: بله. «أن هذا الوجه» این وجه، یعنی این تقریب «معتمدٌ على صدق عنوان «العقد» و«الشرط» على مطلق الإيقاع الذي هو محل إشكالٍ»، این‌که به مطلق ایقاع بتوانیم بگوییم عقد یا شرط، این محل اشکال است. «لأنه من المحتمل أن يكون العقد، مختصاً بالعهد المنعقد بين طرفين» یا اطراف «كالعقود المصطلحة والعهد المنعقد بين الله تعالى وعباده على طاعته وطاعة أوليائه». که این هم بین دو طرف است. که خدای متعال در عالم زر، در عالم‌های قبل یا بعداً از همه‌ی ما عهد گرفته که اطاعت خودش را بکنید و اطاعت اولیائش را بکنید. خب این هم طرفینی است. «والشرط يمكن» این مال عقد. این مال کلمه عقد. کلمه شرط هم همین‌جور. «والشرط یمکن أن يكون مختصاً بالالتزام المتعلق بالتزام آخر» التزامی که تعلّق دارد به یک التزام دیگری. می‌گوید تو اگر این‌کار را بکنی من این‌کار را می‌کنم. این‌که من ملتزم هستم این‌کار را بکنم به این است که تو ملتزم باشی آن‌کار را بکنی. پس التزام متعلّق به التزام آخر است. «كالشروط المنضمَّة للعقد». مانند شروطی که منضمّ به عقد می‌شود. مثلاً می‌گوید که این خانه را به تو فروختم به شرط این‌که مثلاً آن کولرش را باز نکنی ببری. به شرط این‌که مثلاً آن پرده‌هایش را بگذاری باشد. در جاهایی که رسم نیست که جزء متاع خودبه‌خود باشد. شهرها و عرف‌ها فرق می‌کند. بعضی جاها هستند که دیگه لامپ‌ها را هم باز می‌کنند. چی‌ها را هم باز می‌کنند. آن شرط می‌کند. خب این درست است چون در ضمن یک عقدی می‌گوید من این را به تو فروختم. یا او هم می‌گوید خریدم. این خریدن من مشروط است به این‌که تو این‌کارها را هم انجام بدهی یا ندهی.

س: هیچ کس هم قائل نیست که شرط عقد باشد.

ج: نه، ما نمی‌گوییم شرط عقد است. ولی می‌خواهیم بگوییم شرط چه‌طور است؟ شرط ابتدایی هم به‌حساب شرطٌ، پس بنابراین این‌که آمدند یک عده جمع شدند گفتند ما حزب فلان را درست می‌کنیم. قبول نمی‌خواهد. این همین شرطٌ. پس این حزب درست شد. یا می‌گفتند این بانک را درست می‌کنیم. این بانک درست شد و هکذا.

«كالشروط المنضمَّة للعقد فلا يحرز» بنابراین احراز نمی‌گردد «شمول هذين العنوانين للشخص الاعتباري بمجرد إيجاده» چون به مجرد این‌که آن‌ها آمدند ایجاد کردند نمی‌توانیم بگوییم که عقدی واقع شد، شرطی واقع شد تا مشمول این آیه و این روایت بشود. «نعم»، بله. از نظر لغت ما اطمینان نداریم. «نعم روي في تفسير القمي» یا روا علی بن ابراهیم فی تفسیر القمی بسند صحيح عن أبي عبدالله علیه‌السلام تفسير العقود في الآية» در آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُود» بالعهود وهو جمع يفيد العموم». خب «أَوْفُوا بِالْعُقُود» آن‌جا هم تفسیر شده به عهود، یعنی همه‌ی عهدها. توی عهد دیگه نیفتاده پیمان طرفینی. عهد عهد ابتدائی هم هست. مثل این‌که الان ما عهد می‌کنیم. یکی از چیزهایی که الان در فقه داریم علاوه بر قسم و نذر عهد داریم. عهد، خودم عهد می‌کنم می‌گویم خدایا بر گردن من عهد می‌کنم که فلان‌کار را انجام بدهم. خب واجب می‌شود دیگه و حال این‌که طرفینی نیست. خودش دارد عهد می‌کند و این‌جور نیست که خدای متعال بفرمایند قبول کردم. ولی ما وقتی عهد بستیم یک‌طرف با خدای متعال، این کفایت می‌کند برای وجوب. این اشکال اول که فرموده. خب حالا اگر این‌جوری شد کار درست می‌شود؟ (این تتمه‌اش را هم عرض کنم). خب پس عهد شد. آیه را که به عهد معنا کردند. روایت، عهد هم که قبول داری. این تا این‌جا می‌خواهد بگوید اگر ما به تفسیر در آیه از امام صادق سلام‌الله علیه بخواهیم استناد کنیم بله، استدلال به آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُود» از این اشکال اول ما رهایی پیدا می‌کند آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُود». منتها اشکالاتی که بعد می‌کنیم آن سرجای خودش خواهد بود. پس بنابراین درآیه «أَوْفُوا بِالْعُقُود» اگر به‌حساب لغت و عرف بخواهیم بگوییم ما احراز نمی‌کنیم. اما اگر به تفسیر امام علیه‌السلام بخواهیم بسنده کنیم و براساس تفسیر امام بگوییم خب بله. این‌جا می‌توانیم بگوییم که فعلاً می‌شود کسی ادعا کند که «أَوْفُوا بِالْعُقُود» شامل این موارد می‌شود. لولا اشکالی که حالا بعداً داریم. منتها این تفسیر علی‌بن ابراهیم که حالا آن‌جا بسندٍ صحیحٍ گفته شده، این عندنا لا اشکال فیه. اما بزرگانی از فقهاء و بزرگان این را این تفسیر موجود علی‌بن ابراهیم را می‌گویند این مال علی‌بن ابراهیم نیست. بلکه مال یک شخصی است که بخشی از تفسیر علی‌بن ابراهیم را هم این‌جا آورده. یعنی این آقا تلفیق کرده بین عده‌ای از تفاسیر. تفسیر أبی‌الجارود و تفسیر علی‌بن ابراهیم و بعضی تفسیرهای دیگر و حرف‌های خودش. پس این کتابی که الان به دست ما است به عنوان تفسیر علی‌بن ابراهیم این تفسیر علی‌بن ابراهیم نیست ولو علی‌بن ابراهیم رضوان‌الله علیه تفسیر داشته، و در احوالات علی‌بن براهیم بزرگان مثل نجاشی مثلاً مثل شیخ طوسی گفتند. شیخ هم در تهذیب‌الاحکام روایتی از تفسیر علی‌بن ابراهیم به عنوان تفسیر علی‌بن ابراهیم نقل می‌کند که آن روایت هم اتفاقاً در همین تفسیر وجود دارد. اما گفته می‌شود که این تفسیر ملفق است از عدّة التفاسیر و حرف‌های خود آن آقایی که این کتاب را تلفیق کرده و ...

س: 31:40

ج: آهان؛ حالا، آن‌وقت خود آن‌ آقا را ما نمی‌شناسیم. آن آقایی که این کتاب را آمده تلفیق کرده ما او را نمی‌شناسیم. پس بنابراین ایشان اگر می‌فرماید باید خودش را اول بشناسیم دیگه، تا این‌که بعد که می گوید فلان ...، اشکال این‌جوری می‌کنند. می‌گویند بنابراین روایاتی که در این تفسیر وجود دارد از این‌جهت که ما شخص جمع‌آوری کننده این کتاب را نمی‌شناسیم از این جهت این‌ها می‌گویند حجت نیست. اما ما تخلّصنا از این اشکال در محل خودش. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان